اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الرحيم.

عرض شد به اين­که ديشب عبارت آقای سيستانی را هم خواندم خب نسبتاً به بقيه­ ظاهراً ايشان بيشتر نوشته، حالا به هر حال يک مقداری باز متعرض مصاديق،

س: ورود کرده بود

ج: ورود کرده، البته اين طور که شما خوانديد، حالا من نمی­دانم عاقبت امر قبول نکردند روايت يستحلون را ايشان قبول نکردند، يعنی وجود روايت يستحلون را برای مسأله قاعده الزام قبول نکردند همان متن يستحلفون را بيشتر عرض کنم که يک لحظه سريع نگاه کنيد، يستحلفون را مرحوم صاحب جواهر در ابواب قضاء و شهادات آورده يا در باب ديگر آورده، عرض کنم که حالا چون فرموديد گفتم ديشب هم عرض کردم که اين مسأله يک کمی احتياج به يک مقداری تحقيق بيشتری داشت، يک نکات بيشتری باشد اين در کتاب جامع الاحاديث آن رواياتی را که ديشب هم از آقای سيستانی خواندم که از نوادر آورده از مستدرک حالا من ديگر چون حال مراجعه به مستدرک نبود، در مستدرک از نوادر بيش از اين مقدار که ايشان هست، روايت هست در نوادر، نمی­دانم مستدرک نقل نکرده يا ايشان نقل نکردند، ملتفت نشده، علی ای حال عرض کردم اين نسخه نوادر در اختيار مرحوم شيخ حر بوده، يعنی اگر گفته می­شود نوادر احمد مراد همان نسخه­ای است که مرحوم شيخ حرّ به خط خودش استنساخ کرده و نسخه کاملاً جديد بوده يعنی نسخه­ای نبوده که حالا مثلاً قديمی باشد يا آثار باشد، مرحوم مجلسی هم تا آن­جايي که يادم هست فقط مردد است خصوصيات آن نسخه را ننوشته، حالا مرحوم شيخ حرّ نوشته که نسخه هزار و هفتاد است يا هشتاد؟ چاپ شده خود آن خط مرحوم شيخ حر هم در اين نسخه­ای که آقای ابطحی تحقيق فرمودند چاپ شده، البته اين تحقيق و اين نسخه خيلی کار می­خواهد انصافاً حالا اولش هم نوشته که به احمد هم نسبت داده شده، به حسين ابن سعيد هم نسبت داده شد، به کسانی ديگری هم نسبت، مثلاً حديث اولش از فضاله است فضاله عادتاً بايد حسين ابن سعيد باشد نه احمد، چون احمد از فضاله نقل نمی­کند قاعدتاً بايد حسين باشد، خود اين حقير سراپا تقصير به خلاف اين احتمالاتی که دادند، يک احتمال دادم که اين کتاب مدينة العلم صدوق باشد و اگر اين احتمال درست باشد يا کتاب حسين ابن سعيد باشد از اين مجموعه­ای که در اين­جا دارد در می­آيد که ايشان روايات متعارض را داشته، يعنی به عبارت ديگر اين کتاب حالا هر کسی مال هر کسی باشد حالا، نمی­دانيم مال که است؟ اين نسخه خطی که الآن اين نسخه­ای که در اختيار شيخ حر بوده در همين موضوع ما مسأله ما در باب حلف، ببينيد اين توی ابواب قضا و شهادات آورده همين

س: همين مصحيح ايشان فرموده که و

8: 3

ابن مسلم، در باب جواز احلاف ذمی جلد چهل

س: اين هفت جواهر است

س: بلی جلد چهل

س: باب قضا و شهادات چه بابی؟

س: بلی باب جواز احلاف ذمی بمايقتضيه دينه

ج: چه؟

س: جواز احلاف ذمی بما

ج: کدام کتاب؟

س: جواهر که فرموديد

ج: نه وسائل را عرض کردم،

س: نه شما جواهر فرموديد،

ج: ای! حواستم پرت بود، حالا نه، همان وسائل اشتباه شد، جا به جا شد

س: نه ايشان اين­جا هم يک نکته­ای

ج: چون در جامع الاحاديث اين را در کتاب ايمان آورده در باب يمين، که شيخ هم گفت که شايد مثلاً يکش حمل بشود بر قسم پيش حاکم، يکش بر قسم،

س:

53: 3

ج: بلی

س: جواب نداده، يک اين جوری که تنوعی که داشته ايشان اين بوده، گفته که و اما صحيح ابن مسلم عن احدهما سئلت عن الاحکام فقال فی کل دين مايستحلفون به فرموده و عن بعض النسخ يايستحلون به و علی التقدير فهو مجرد اخبار عن شرائعهم

ج: فهو مجرد اخبار؟

س: عن شرائعهم لا ان المراد منه جواز الحلف بغير الله اين جوری حل کرده

ج: نفهميدم،

س: يک جوری حل تعارض کرده با آن يکی روايت، اصلاً می­گويد اين در مواردی

س: تعارض را حل کرده اخبار است

ج: بمايستحلون حالا اخبار يعنی مايستحلون؟

س: نه گفته نسخه بدل يستحلون است و يستحلفون را جواب داده ايشان

س: نه، مثل اين­که می­گويد فی کل دين مايستحلون دارد می­گويد در هر جا اين جوری هست ولی آيا اين درست يا غلط است؟ اين را ديگر چيز نکرد، خب اين باشد جواب سؤال نمی­شود،

ج: شأن امام نيست اصلاً،

س: بعد يک­جا اين منافاتی ندارد

ج: بناشان اين است که شأن امام اين نباشد که اخبار از واقع، اين­ها حلال می­دانند به فرض کنيم به کليسا قسم بخورند چه ربطی به شأن امام دارد؟ امام بايد بفرمايد که قبول بکنيم يا نکنيم؟

س: جواب سؤال داده نمی­شود ديگر

س: حالا پس وسائل الشيعه را چه فرموديد؟

ج: اين يستحلفون را در کدام باب آورد؟

س: بلی يستحلفون

ج: اين­جا جامع الاحاديث در کتاب ايمان آورده من نشد وسائل مراجعه کنم که احتمالاً در قضا و شهادات باشد، اول خيال می­کردم ايشان قضاء و شهادات آورده، در قضا و شهادات نياورده اشاره فقط بهش کرده، اما در ايمان

س: در کتاب الايمان آورده، وسائل الآن به چاپ آقای ربانی، چاپ جديد شانزده در کتاب­های ايمان باب سی و دو از کتاب الايمان،

ج: اين بلی کتاب

س: باب استحلاف الکفار بغير الله ممايعتقدونه

ج: متوجه شديد صاحب وسائل چه کار کرده؟ وسائل صاحب وسائل گير کرده نتوانسته جمع بکند، عرض کرديم صاحب وسائل عناوين بابش فتوای خودش است جاهايي که نتوانسته بين روايات جمع بکند، می­گويد حکم باب حکم، خيلی دقيق است صاحب وسائل اين­جا هم صاحب جامع الاحاديث همين کار را کرده، نوشته باب حکم استحلاف الکفار بغير الله ايشان هم ورداشته مثل جواهر حکم نوشته، مثل وسائل بازهم اشتباه کردم، مثل وسائل حکم نوشته و اين مطلب را من چند دفعه عرض کردم يکی از عجايب وسائل گاهی مثلاً در يک عنوان باب پنج­تا حکم است مثلاً، اولش گفته باب استحباب کذا، دومش گفته و حکم کذا، بعد می­گويد و کراهة کذا، آن­جاهايي که تعارض دارد حکم، ولو در وسط است، جاهايي که واضح است حکم را می­گويد استحباب، کراهت، فلان در وسطش يک حکم می­آورد اين خيلی دقت دارد صاحب وسائل قدس الله سره، در اين­ جهت، در اين­جا ايشان معلوم می­شود ايشان هم گير در روايات گير کرده، در وسائل هم معلوم می­شود ايشان هم گير کرده که آيا قبول بکنيم يا نکنيم؟ و سرّ گيرش هم واضح است يک طرفش مثل مرحوم کلينی است که گفته نمی­شود، يک طرفش صدوق است که گفته می­شود، بين اين دوتا گير کرده چه کار بکند؟ اين را ترجيح بدهد، حتماً هم يک وجه جمعی هم دارد آخرش، قاعدتاً اين طور است وقتی حکم می­گويد در آن­جا اقول که قال الشيخ مثلاً يحمل بر کذا، بعد هم خود ايشان می­گويد و يحمل علی التقيه مثلاً يک چيز هم خود ايشان اضافه می­کند

س: برای همين شيخ آورده

ج: بلی

س: بابش در واقع فتوای خودش است

ج: بلی اين­جا وقتی گير می­کند حکم می­گويد ديگر فتوی نمی­دهد،

س: آخر بر مبنای شرايع هم هست

ج: طبعاً، ببين مثلاً شما باب قبل را نگاه کنيد،

س: نوشته باب حکم استحلاف

ج: حکم يعنی گير کردم، اين از اصطلاح، حالا تعجب اين است جامع الاحاديث هم همين کار را کرده، اين­جا هم نوشته حکم، اصلاً آقای بروجردی هدف­شان اين بود، که اصلاً در کتاب حديثی حکم را عنوان باب قرار ندهيم،

س: طبعاً بلی مثل کراهة

ج: کراهه، مثل کراهه، در اين­جا ايشان عقيده­اش اين بود که عنوان را بياوريم استظهار حکم را به فقيه بگذاريم، مثلاً طبق اين، اين به نظرم ذوق شخصی خود اين آقاست ربطی به اين، ديگر جلدی است که به آقای بروجردی نبودند، عرض کنم دقت مثلاً آقای بروجردی می­گويد باب استحلاف الکفار، حالا ما استحلاف را می­نويسيم يکی می­گويد جايز است يکی می­گويد نمی­شود حالا آن بحث ديگری است

س: موضوع بدهند

ج: ما موضوع را بدهيم

س: يا امر به کذا يا نهی عن کذا

ج: باب و اما مثلاً باب انه لا، باب بعدی لاتنعقد اليمين بالکواکب اين­جا حکم داده، بيان کرده فتوی داده، باب بعدش چون روشن بوده فتوی داده، اين باب نه که در اين­جا آمده مثلاً باب، باب اين­جا حکم من حلف بربّ المصحف، جايي که گير می­کند تعبير به حکم می­کند اين البته کار وسائل است، حالا اين جامع الاحاديث هم ملتفت نبوده اين آقا خدا رحمتش کند، شايد ملتفت نبوده که آقای بروجردی اصلاً عقيده­اش بوده که اين برداشته بشود، مثلاً باب ان اليمين لاتنعقد بغير الله و اسمائه الخاصه، بعد و حکم الحلف و غيره، ببينيد حکم الحلف آن جايي که روايت متعارض است تعبير به حکم می­کند، چون در اين باب روايات، حالا خود جمع صاحب وسائل را هم بگوييد حالا که خوانديد ديگر،

س: ايشان جمع شيخ را می­آورد

ج: بخوانيد حالا

س: اقول حمله الشيخ علی انه مخصوص بالامام اذا رآی، اردع لهم و قال انما بعد آن نکته استبصار را هم اضافه می­کند و انما لايجوز لنا لانها لانعرف ذلک و اذا عرفنا جاز ايضا لنا که اين اضافه در استبصار انتهی و حمله بعض اصحابنا علی من يری الحلف بذلک و لايعتقد الحلف بالحلف بالله،

ج: علی من يری الحلف، يری يعنی آن کافر، يعنی کافر حرفی، به عبارت اخری اگر کافر خدا را قبول دارد به الله قسم بخورد، اگر الله را قبول ندارد، مثلاً می­گويد شما مسلمان­ها، الله مال شماست ما نمی­گوييم الله، ما می­گوييم مثلاً پدر، پسر، روح القدس، ما پدر می­گوييم الله نمی­گوييم من به الله قسم نمی­خورد، آن وقت می­گويي در اين­جا قسم بخورد به آنچه که مقدم، می­گويد به پدر و پسر و روح القدس دقت کرديد روشن شد اين هم يک جور حمل است، حمل بين دو طائفه، يک طائفه­ای که می­گويد به الله باشد، يک طائفه­ای می­گويد به همانی که يستحلفون طولی­اش قرارش بدهيم، طولی به اين معنی ابتداءً به الله، اگر گفت نمی­خورم به الله قسم، من الله را نمی­شناسم من پدر می­شناسم، من الله نمی­شناسم، آن وقت بگوييم به پدر قسم بخورد روشن شد، يستحلفون را طولی قرار بدهد، اين هم يک نحو، طبيعتاً يک نحو ديگر جمع هم همين است که امثال صاحب کفايه معتقدند، نمی­دانم اين­جا قبول کرده يا نه؟ و آن اين­که عرضی قرار بدهيم عرضی يعنی تخيير جمعش بکنيم بين طائفتين به تخيير يا به الله قسم بخورد يا به توراتی که قبول دارد، اين طوری جمع بکند، چون مرحوم کلينی روايات تورات هم آورده، ايشان قائل به تخيير هم هست، شايد نظرش اين باشد که تخيير باشد، يا به توراتی که انزلت علی موسی يا به الله قسم بخورد به اين، ليکن مشهور تعارض گرفتند با اين دو وجه جمع ديگر تعارض اين صاحب وسائل ظاهراً صاحب وسائل مرادش اين باشد يا ترتيب يا تخيير، ترتيب اگر الله را می­فهمد، تخيير اگر الله را نمی­فهمد، تخيير ترتيب، اگر فهميد تخيير، قائل به تخيير بشويم اين هم وجه جمعی که ايشان حالا اشاره به آن فرمودند اين هم وجوه جمع مسأله بفرماييد ديگر چيز ديگر ندارد همين تمام شد،

س: نه، فقط دوتا روايت بعدی را به نسخه­های ديگر آورده، گفته و اقول تقدم وجه،

س: صاحب وسائل تعيين نکرده کدامش فقط گفته بعضی­ها اين جور می­گويند، بعضی­ها هم اين جور می­گويند،

ج: که؟

س: خود صاحب وسائل

ج: صاحب وسائل هردو روايت را آورده ايشان

س: نه وجه حمل را عرض می­کنم

ج: بلی ايشان مهمش اين است که اين تعارض برداشته بشود روی مسلک اخباری­ها تعارض برداشته، چون اخباری­ها معتقد اند که همه مردم خودشان به روايات رجوع کنند، خب مرد حسابی فقهاء الآن دير دارد مراجعه می­کند، مردم عادی چه جور مراجعه کنند؟ آن وقت معتقدند که خود روايات علاجيه گفته چه کار بکنيد؟ آن حرف­شان اين است در مورد تعارض هم در آن قسمت هم باز، مثلاً فرض کنيد تخيير اين­جا قائل به تخيير بشويم يا به الله؟

0: 12

جمعش به تخيير، جمع به اين دو وجه به تخيير بشود يا به ترتيب بشود اگر الله را می­شناسد به الله، اگر بگويد من اصلاً من الله را نمی­دانم، من آنی که می­دانم که پدر، پسر، روح القدس، می­گويند خيلی خوب به پدر، پسر، روح القدس قسم بخور، الله را نمی­دانی، به اين سه­تا مايستحلفون به اين جوری قسم بخور، اين

س: اين روايت يستحلون را هم در ذيل روايت هم مفادش که روايت عظام باشد، در کتاب ابواب ميراث الاخوه آورده،

ج: چون شيخ طوسی آن­جا آورده

س: انه يجوز للمؤمن ان يأخذ

32: 12

و الی آخره

ج: بلی آن از باب اين­که شيخ طوسی آن­جا آورده، البته احتمال هست اين­جا هم در جامع الاحاديث در همان نسخه مرحوم تهذيب که دارد قضی بلی، قال ان يستحلف بکتابه و ملته، اين­جا نوشته بعد هم در آن روايت فی کل دين مايستحلفون نوشته در يک نسخه بدل مايستحلون، ايشان از فقيه نقل کرده مايستحلون، از فقيه نوشته خ ک، خ ک نمی­دانم ظاهراً نسخه بدل مستدرک بايد باشد مراد و الا خ ل می­نويسند ديگر،

س: بلی

ج: نسخه بدل را خ ل می­نويسند، خ ک مايستحلفون عن نوادر، از کتاب نوادر يستحلفون نقل کرده، خيلی خوب،

س: صاحب وسائل يک باب ديگر هم برای اين درست کرده، همان در ابواب ميراث منتهی يک خرده جلوتر باب ان من اعتقد شيئاً لزمه حکمه و جاز الحکم عليه به، دوتا روايت آورده، اولش مايستحلون، دوم الزموهم،

ج: همان قاعده الزام را به همين دو روايت درست کرده،

س: نه، اسمش را گذاشته من اعتقد

ج: بلی

س: الزام

ج: لزمه

س: نه می­گويم تعبير را نگفت ولی باب را آورده

ج: اين سرش هم شايد اين بوده چون قدر متيقن يعنی يک نکته­ای که در قاعده الزام خيلی جای توجه دارد، نمی­دانم دقت کرديد و آن اين­که آقايون خوب می­گويند می­گويند مراد از قاعده الزام نه اين­که شما ملتزم بشويد التزموا نيست الزموا هست، يعنی نه اين­که شما اين را قبول بکنيد دقت کنيد، بحث سر اين نيست که شما التزموا بما الزموا به انفسهم شما ملتزم بشويد نه ملتزم نشويد آن­ها را ما الزام بکنيم، يعنی و لذا مرحوم صاحب وسائل به جای الزموا لزمه، يعنی می­خواهد ديگر چون ملتزم بشو، نمی­خواهد ديگر تو هم ملتزم بشو، تو ملتزم نشو، فقط کاری بکن که به آن لازم، لزمه اين سرّ صاحب وسائل روشن شد، صاحب وسائل اديب بزرگی هم است، شاعر بزرگی است، خيلی دقتی، دقت کرديد لطافت عبارت ايشان روشن شد،

س: آن شأن نزولی که فرموديد گفته جور در می­آيد

ج: الزموا جور در می­آيد لزمه ديگر جور در نمی­آيد، با شأن نزول عمر جور در نمی­آيد دقت، خيلی دقت دارد انصافاً

س: اين را در ابواب ميراث المجوس

ج: خب حالا آن بحث

س: دين زده

ج: آن را به دين زده، دقت کرديد، دقت کرديد صاحب وسائل خيلی لطيف تعبير کرده لزمه نه اين­که شما ملتزم بشويد شما ملتزم نشويد التزموا بما الزموا به انفسهم نشود آن را فقط به آن­ها الزام در حد الزام، نه اين­که شما اين را قبول کنيد، چون آن باطل است باطل را که شما قبول نکنيد، لذا صاحب وسائل به نظر من برای اين نکته­ای که الآن، در عده­ای از اين اصولی متأخر هم من شنيدم اين را، التزام نيست الزام است اصلاً اين قاعده التزام نيست نه به اين معنی که ما ملتزم بشويم، اين قاعده مفادش فقط الزام است،

س: قاعده الزام هست

ج: اصلاً تعبيرش هم به قاعده الزام است، ايشان به جای کلمه الزام که نکند اين الزام با التزام خلط بشود لزمه، اين به اندازه خودش يعنی شما نه، به شما کاری ندارد فقط به اندازه او، الزام به مقداری که بر او لازم بيايد نه اين­که بر شما لازم بيايد، اگر بر شما لازم بيايد التزام می­شود نه اين التزام نيست يک نوع الزام است البته نکته­ دقيقی است صاحب وسائل نکته لطيفی را بيان کرده می­خواهد بگويد که مراد از اين قاعده اين است که شما نگوييد که حکم دينی اين است حکم الهی اين نيست، اين مال بايد کلاً به آن دختر داده بشود، اما حالا که عمو،

س: خصومت و اين­ها چيز می­شود

ج: نه اصلاً بگو خيلی خوب اين خودش قبول کرد، و لذا بعضی­ها هم از اين راه گفتند چون دختر سنی است دقت کنيد خود اين دختر می­گويد طبق مذهب من نصفش مال من است نصفش مال عموی من است، لزمه نه اين­که شما بگوييد آقا اين حکمش اين است که اين مال من است، مال تو نيست اين طبق،

س: خب لازمه­اش التزام هم می­شود،

ج: خب همين می­خواستم بگويم که نشود،

س: خب نمی­شود وقتی شما پذيرفتيد پس آن مال می­شود می­تواند ازش بخرد اين را،

ج: نه مال آن می­شود اما خودش که حالا گفته مال تو، خودش گفته، لذا هم بعضی­ها قاعده الزام را اين جوری، نه اين­که چون حکومت، نه اين­که چون تقاص نوعی است، خود اين دختر سنی گفته اين نصفش مالی، خب بالاخره ايشان وارث است، تمام مال اين دختر است الآن،

س: آن موقع بعداً بخشيده

ج: در حقيقت کانما داده لزمه، نه اين­که من ملتزم بشوم دقت کرديد، من می­خواهم اين نکته فنی را که قاعده الزام با التزام اشتباه نشود، ايشان صاحب وسائل برای اين­که اشتباه نشود کلمه لزمه را به کار برد يعنی تو که قبول کردی من که حالا سنی هستم، خوب دقت، نصف مال را می­برم نصفش مال عموی من است اين لزمها حالا که خودت اين اعتقاد را داشتی، و الا طبق اعتقاد من باطل است حالا که خودت آمدی نصف مال را قبول کردی نصف را به من دادی، از اين باب به گردن تو می­آيد دقت کرديد اين در حقيقت، اما نه اين­که به خاطر اين­که به گردن تو آمد تو به من دادی، در حقيقت برگشتش به تقاص است،

س: حتی جای که طيب نفس نداشته باشی

ج: حتی اعتقاد دارد ديگر

س: اعتقاد دارد

ج: اعتقادش کافی است،

س: شما می­توانيد تملکش کنيد

ج: مشکل، آن وقت می­گويد التزام می­شود شما همين می­خواهيد بگوييد آخرش به التزام بر می­گرده، اين را جدا کردنی بين التزام و الزام يک کمی مشکل است دقت کرديد اين يک کمی هم بحثش اين­جا خيلی خوب اين هم راجع به مرحوم صاحب جواهر من فکر می­کنم خود مرحوم شيخ طوسی اين کلينی در باب قضاء آورده استحلاف اهل الکتاب فکر می­کنم شيخ کلينی در باب قضا آروده باشد استحلاف اهل الکتاب اين بايد به باب قضا می­خورد نه ايمان می­خورد، اين بايد

س: استحلاف اهل کتاب را آورده

ج: در کدام باب؟

س: در باب باب استحلاف اهل الکتاب

ج: می­دانم کتاب چه است؟

س: کتاب

ج: قضا، عنوان صفحه را ببين، عنوان باب

س: کتاب الايمان و النذور و الکفاره

ج: کافی هم

س: ايشان که خب لا، عن اهل، قال لو تحلفون الا بالله

س: کتاب الايمان و النذور

ج: عجب ايشان هم ايمان آورده، احتمال می­دهم که شايد اصلاً ازش باب قضاء نفهميدند مطلق قسم، شيخ آمده يک وجه جمع قرار داده که در باب قضا يک جور باشد، قسم عادی يک چيز بگويد بگويد قسم بخور احتمال اين هست که اين­ها لاتحلفوهم را زدند به قسم عادی نه قسم در باب قضا اما يستحلف در باب قضاست متعارف يستحلف در باب قضاست، خود شيخ هم در باب قضا آورده خود شيخ آن هم ايمان و نذور آورده، صدوق در چه بابی آورده، ببينيد صدوق آخر چون،

س: بلی شيخ هم ايمان و نذور است، صدوق هم همين بايد باشد چون در ضمن بحث­های چيز است،

0: 20

و نذر و احکامه که شروع می­شود بعد می­رسد به چيز،

س: کلينی آن­جا يستحلفون گفت نياورده انگاری اصلاً

س: آن يکی يستحلفون، لاتحلفون الا بالله آن آن طرف ماجرا

ج: فقيه در جلد سه صفحه دويست و سی و شش آورده

س: سه صد و هفتاد و پنج آورده

س: مرحوم صدوق هم در باب ايمان آورده

س: ايمان و نذور است

ج: آن هم در باب ايمان،

س: شيخ يستحلفون را در اين باب ايمان و نذور آورده يستحلون را در باب ميراث، دوتا دوتا عنوانش در دو جا آورده، اما خود يستحلفون را فقط در همين­جا آورده در باب قضا نيست، در باب قضا ايمان و نذور

ج: مرحوم صدوق هم در ايمان و نذور آورده؟

س: عنوان ايشان ايمان و نذور نيست اما بحث­های نذر است بعد به اين­جا رسيد

س: چرا ذيل باب الايمان و النذور

ج: اين باب الايمان و النذور مال خود آقای غفاری است بين کروشه قرار داده،

س: شايد اين باشد

ج: بلی بين کروشه قرار داده، اين عنوان انتزاعی است خودش درست کرده در خود عنوان صدوق نيست نه،

س: نه اين تو کروشه هم نيست

ج: تو کروشه نيست

س: نه،

س: چه صفحه­ای؟

س: صفحه سه صد و پنجاه و نه، جلد سه صفحه سه صد و پنجاه و نه،

ج: چه نوشته؟

س: دارد باب الايمان و النذور و الکفارات بعد شروع می­کند روايات را گفتن تا می­رسد به آن روايت،

س: داخل پرانتز است ديگر چرا؟

ج: پرانتز دارد نه،

س: نه

س: نه من چاپی را عرض می­کنم چاپی آقای غفاری، الآن چاپی جلو من است عکسش

س: آها!

ج: من در ذهنم اين است الآن

س: نه اين هم قلابش را نياورده

س: نه تو چاپی

ج: توی ذهن من اين است الآن از سابق، معلوم شد حافظه من خیلی خراب نشده، در ذهنم بود باب الايمان و النذور را غفاری اضافه کرده،

س: معلوم بود حاجی آقا

ج: بلی آقا؟

س: معلوم بود،

ج: معلوم بود نا اميد نشويم خيلی خلاصه مطلب

س: مکتب اهل بيت تصويرهايش هست،

س: آمده در مکتب،

س: من که اشتباه نکردم

ج: دقت کرديد در ذهنم بود وقتی فقيه را نگاه کردم توی کروشه گذاشته،

س: پرانتز زده

ج: اين­جا پرانتز، عناوين انتزاعی خود مرحوم غفاری اضافه کرده،

س: باب همين است چون همه­اش ايمان و نذور است

ج: بلی عنوان باب همين است خيلی خوب اين هم راجع به اين قسمت اما به اصطلاح و اما مسأله حل مسأله، عرض کرديم در اين مسأله احتمال اين­که شيخ گفته انصافاً هم ما اول ديشب گفتيم حرفی بعيد است، حرفی بعيدی هم نيست اما احتمالش هست، اما اين­ها هيچ کدام­شان در باب قضا فعلاً نياوردند و الا احتمال دارد که يکش مال باب قضا باشد يکش مال باب قضا نباشد، در اين بابی که داريم اولاً از کتاب به اصطلاح نوادر در اين­جا در جامع الاحاديث در اين جلد 24 اين چاپی که 31 جلد است چون نسخش مختلف است، صفحه پانصد و سی و هشت همين کتاب الايمان و ابوابها باب نهش به اصطلاح ايشان اولاً همان مثل کلينی بلی نقل کرده حديثی را که مربوط است به اصطلاح سليمان ابن خالد، عرض شد سابقاً کراراً گفتيم ايشان زيدی بود بعد امامی می­شود سليمان ابن خالد اقطع اين چون از شخصيت­های کوفه هم هست هم شخصيت­های علمی هم شخصيت­های اجتماعی، اقطع يعنی کسی که دستش بريده است ايشان در جنگ با زيد شرکت کرد و خود آن والی کوفه با شمشير دستش را بريد لذا يک دست بود به اصطلاح، سليمان ابن خالد اقطع دارد که لايحلف اليهودی و لا النصرانی بغير الله ان الله عز و جل يقول و ان حکم بينهم بما انزل الله البته حالا تطبيق آيه با آن حکم يک کمی احتياج به حساب ديگر دارد که فعلاً خارج است مرحوم کلينی اين را دارد و در کتاب نوادر هم باز اين آمده، در کتاب نوادر اين حديث آمده و عرض کردم مقابله کردم مرحوم کلينی هم از کتاب حسين ابن سعيد نقل کرده خود مرحوم کلينی، محمد ابن يحيي عن احمد ابن محمد، عن الحسين ابن سعيد و مرحووم شيخ در تهذيب و استبصار هم ابتدا به نام حسين ابن سعيد کرده، در کتاب نوادر آمده عن بقيه سند عيناً همينی است که در اين کتاب آمده عن نذر ابن سويد عن هشام عن سليمان ابن خالد اين هم خيلی عجيب است عرض کردم من مقابله کردم جاهايي که مرحوم شيخ طوسی از حسين ابن سعيد ابتدا می­کند بعينها در اين کتاب موجود است در کتاب نوادر يکش هم همين است،

س: يعنی سندش عين آن است،

ج: بلی عين همان است سند،

س: سندش

ج: سند با کافی هم يکی است اين­جا با تهذيب و استبصار يکی است با کافی هم يکی عيناً حسين ابن سعيد يعنی انسان يک احساسی می­کند که نکند اين کتاب حسين ابن سعيد باشد اصلاً

س: بلی مجلسی هم احتمالش را داده

ج: احتمال داده مجلسی هم نوشته ين يعنی مابين حسين ابن سعيد و نوادر اين احتمالی است که مرحوم مجلسی داده، از روايات ديگری که اين­جا هست البته در اين­جا در کافی آمده، استبصار هم آمده باز مثل حديث سابق باز از حسين ابن سعيد در تهذيب و استبصار عن النذر ابن سويد عن القاسم ابن سليمان عن جراج المدائنی، همين روايت باز در نوادر هم آمده اما به اسم جراح شروع کرده جراح المدائنی خب اين احتمال سقط دارد اين نسخه نوادر اين­جا خرابی دارد عين آن نسخه نيست، لا تحلف يا لاتُحلِف بغير الله و قال اليهودی و النصرانی لاتحلفون الا بالله عز و جل انصافاً اينی که شيخ

س: در تهذيب لايحلف است،

ج: اين­جا لاتحلف دارد بغير الله يا لاتُحلف بغير الله

س: لايُحلف

ج: بلی الا بالله اين احتمالی که مرحوم شيخ داد که مراد از اين حلف حلف عادی باشد، مثلاً در بازار می­خواهد می­خواهد يک جنس بخرد بگو به الله، احتمال دارد طبعاً عکسش هم احتمال دارد که باب قضاوت باشد آن وقت باز حديث ديگری را در اين­جا مرحوم صاحب کافی دارد که کيف يستحلفون قال لاتحلفون الا بالله عجيب اين است که اين را هم مرحوم شيخ از حسين ابن سعيد نقل می­کند و در کتاب نوادر احمد هم بعينه همين هست البته يک اسمش افتاده، عن حماد عن الحلبی اين بعينه هست اين هم چيزی عجيبی است معلوم می­شود اين کتاب کتاب حسين ابن سعيد، اگر مصنف بوده اگر مصنف بوده که ظواهرش است ظاهراً يکی از معانی مصنف شايد اين بوده که متعارضات را داشته، گزينشی خياری نبود، خيارات نبوده، آن وقت مرحوم کلينی اين روايت را انتخاب کرده مرحوم صدوق آن روايت معارض را انتخاب کرده فرق اين دوتا با همديگر اين است مرحوم صدوق آن روايت را آورده اين روايت در نوادر نمی­دانم چون آقای سيستانی فقط از نوادر نقل کردند اين­ها همه در نوادر است عرض کرديم شرح حال نوادر را عرض کرديم،

س: هستند اين چاپی هم هستند

ج: بلی آقا؟

س: هستند می­خواهيد بخوانم

ج: نمی­فهمم

س: می­گوييد در نوادر، می­گويم بلی اين هم هست، اين را شماره صد و چهار،

ج: آن وقت در يک روايت ديگر دارد که سئلت عن استحلاف اهل ذمه فقال لاتحلفون الا بالله اين را هيچ کدام­شان نياوردند نه کلينی آورده نه مرحوم شيخ طوسی اما بازهم در نوادر هست البته اين طوری است ابن ابی عمير عن الحلبی اين حسين ابن سعيد از ابن ابی عمير نقل می­کند يعنی خيلی عجيب است کتاب البته اين­جا حماد افتاده چون ابن ابی عمير از حماد نقل نمی­کند از حلبی، حماد که حماد ابن عثمان است عرض کرديم اگر حسين ابن سعيد از حماد نقل می­کند مراد حماد ابن عيسی است اگر ابن ابی عمير از حماد نقل می­کند مراد حماد ابن عثمان است اين دوتا با همديگر فرق می­کند علی ای حال ابن ابی عمير عن الحلبی، حلبی هم مراد عبيدالله است و ابن ابی عمير از ايشان نقل نمی­کند واسطه حماد ابن عثمان است اين روايت را هيچ کدام­شان نياوردند فقط در اين کتاب آمده، روايت بعدی دارد که باز هم همين مضمون را دارد عن سماعه عن ابی عبدالله سئلته هل يصلح لاحد ان يحلف احداً من اليهود و النصاری و المجوس بآلهة قال لايصلح ان يحلف احداً الا بالله عز و جل، عين اين سند را هم مرحوم شيخ از حسين ابن سعيد شروع کرده در طرح، عين آن سند هم در نوادر موجود است هيچ فرق نمی­کند عثمان ابن عيسی عن سماعه، آن­جا هم حسين ابن سعيد عن عثمان ابن عيسی عن سماعه،

س: روايت هم عموميت دارد آن­جا می­گفت لاتحلفوهم اين­جا می­گويد لايحلف احداً

ج: من اليهود و النصاری بآلهتهم

س: هيچ را يعنی حتی شامل مسلمان­ها می­شود

ج: نه مراد آنی که گوش می­کند، آن وقت در کتاب در کتاب نوادر باز دارد عن العلاء عن محمد ابن مسلم عن ابی جعفر قال لايحلف اليهودی و النصرانی الا بالله و لايصلح لاحد ان يستحلفهم بآلهتهم اين را هيچ مصدری نياوردند اگر اين باشد يک نسخه­ای جديدی است از کتاب علاء اين اگر باشد از نسخه جديدی است از کتاب علاء که در اين نوادر آمده اين نسخه­های که ما خوانديم از کتاب علاء خب روشن شد اين يک نسخه جديدی است يعنی يک روايت جديدی است که در کتاب حسين ابن سعيد آمده البته حسين ابن سعيد مستقيم از علاء نقل نمی­کند و توضيحاتش را عرض کرديم، حسين ابن سعيد اين جور موارد را مقداریاز ميراث اهل کوفه را توسط فضاله نقل می­کند اصولاً، چون فضالة ابن ايوب ازدی که خودش ازدی الاصل است يمنی است ساکن کوفه بوده مقداری از ميراث­های کوفه را می­آورد به اهواز دوتا از اهوازی­های ما از ايشان نقل می­کنند، يکی حسين ابن سعيد، يکی هم علی ابن مهزيار و لذا اين­ها تاريخ دارد يعنی واضح است اگر گفت حسين ابن سعيد عن فضاله عن العلاء درست است کاملاً، يعنی تاريخ نسخه واضح است، جغرافيا و تاريخش هم واضح است اين در کوفه بوده از کوفه منتقل شده به اهواز و حسين ابن سعيد نقل کرده اما اين­که بيايد مستقيم از علاء نقل بکند نه اين نسخه­ای که اين­جا از علاء اين را که در مستدرک هم نوشته چرا آقای سيستانی نياوردند اين نسخه حسين ابن سعيد از علاء نسخه سومی است چون ما تا حالا دو نسخه داشتيم يک نسخه بمايستحلفون، يک نسخه ما يستحلون، اين نسخه سومی است از علاء که الآن متأسفانه فقط در نوادر آمده جای ديگر نيامده، آن نسخه اين است لايحلف اليهودی و النصرانی الا بالله و لا يصلح لاحدهم ان يستحلفهم بآلهتهم اين بآلهتهم شايد مراد همان پدر، پسر، روح القدس مثلاً اين جوری يک چيزی شبيه اين مراد باشد نمی­شود آنها را قسم بدهد، ما چنين متنی را از کتاب علاء نداريم، ما تا حالا اختلاف مان سر علاء دو متن بود، مشب يک متن ديگری هم اضافه شد، معلوم شد در کتاب علاء يک متن سومی هم بوده و دقيقاً هم يکی است عن محمد ابن مسلم عن ابی جعفر يا عن احدهما،

س: اين روايت در نوادر چندتا تفاوت دارد، يکی اين­که در آن باب­های قبلی نيست خيلی فاصله دارد با آن روايات قبلی، يک صدری هم دارد درش

39: 31

ج: حاصلش بيست صفحه است چون آن را از صفحه پنجاه و سه نقل کرده اين را در صفحه هفتاد و سه نقل کرده،

س: حالا به اين که چاپ شده رفته باب کفارة الايمان

ج: خيلی زياد است نه صد و بيست صفحه، صد و هفتاد و سه، صد و بيست صفحه بين­شان فاصله است،

س: سه­تا هم که حالا خوانديم يکش در باب من کره الحلف و بالله است آن دو تای بعدی در باب استحلاف اهل الکتاب است، حالا اگر عنوان­ها را محقق زده باشد، بالاخره دوتا باب است

ج: نه محقق نزده، احتمال اگر احتمالی که می­دهم درست باشد عنوان­ها مال مدينه العلم صدوق است، يک احتمال هم هست که اين­که مدينه العلم صدوق ده جلد بوده، چون ايشان فقيه است می­گويد چهار جلد مدينه العلم ده جلد احتمالاً صدوق در مدينه العلم مثل تهذيب جمع کرده همه را آورده معارضات را هم آورده، در فقيه اختيار است گزينشی است خيارات است اما در مدينه العلم معارضات را آورده مثل مرحوم شيخ طوسی آيا خود صدوق هم جمع کرده الآن نمی­دانم شايد اسمش هم مدينه العلم گذاشته از اين جهت، يک شهری است همه جور داخلش است ديگر، بالاخره همين جور معارض و غير، غرض اگر اين مطلب درست باشد انصافاً می­خورد که اين عنوان بابش هم عوض شده می­خورد همان کتاب مرحوم صدوق باشد يا کتاب حسين ابن سعيد باشد، احتمال کتاب حسين ابن سعيد هم هست،

س: اين­که نسخه علاء باشد يا نه؟ در چندتا جهت هست، يکی اين­که اين الآن آخر آخر کتاب آمده آن وقت چند سند قبل­ترش اين است و عن العلاء عن ابی جعفر بعد اين چهار صد و چهل و شش است، چهار صد و چهل و هفت و عنه قال، چهار صد و چهل و هشت دارد و سئل، ديگر ندارد عنه هيچ، چهار صد و چهل و نه و سئل، چهار صد و پنجاه قال، چهار صد و پنجاه و يک و سئل عليه السلام عن رجل جعل علی نفسه عتق رقبه من ولد اسماعيل قال من عسی ان يکون من ولد اسماعيل الا هولاء و اشار بيده الی اهله و وَلَده

ج: وُلده

س: يا وُلده قال اين­جا حالا محقق شماره نزده در ادامه حديث بعد نوشته قال و لايحلف اليهودی و النصرانی الا بالله و لايصلح لاحد ان يستحلفهم بآلتهم

ج: اين را تعليق گرفته آقای مستدرک تعليق گرفته، چون حديث قبلی علاء عن ابی جعفر بوده اين­جا هم تعليق گرفته بعد ايشان نوشته، اين ايشان نوشته که در خود کتاب نوادر اين طوری فهميده می­شود علاء عن ابی جعفر، ليکن در مستدرک دارد علاء عن محمد ابن مسلم عن ابی جعفر يک محمد ابن مسلم دارد، اين را در کاف يعنی مستدرک نقل کرده،

س: مشکل کار اين است که روايت­های بعدی هم دوباره همين طور است اصلاً هيچ اشاره ندارد که

26: 34

باشد

ج: حالا خود من يک احتمال ديگر دادم که اين کتاب غير از اين که حالا مدينه العلم اين يک مجموعه­ای شبيه مشيخه حسن ابن محبوب باشد يعنی اين، مثلاً فرض کنيد يک مقدار روايت علاء است، همين پشت سرهم روايت علاء، يک مقداری مثلاً يک قسمتش کتاب مناسک معاويه ابن عمار است به روايت صفوان، شايد چهار، پنج صفحه است پشت سرهم صفحه­های قديم که اين اصلاً با بقيه نسخ هم اختلاف، يک احتمالی اخيراً به ذهن، که اين رديفی باشد مثلاً يک­جا روايت علاء است، يک­جا مثلاً روايت صفوان است يک­جا اين طوری حالا اگر مدينة العلم به اين صورت بوده شبيه مشيخه حسن ابن محبوب، چون مشيخه حسن ابن محبوب هم به اين ترتيب بوده مثلاً روايت عبدالله ابن سنان بعد روايـت علاء بعد روايت، اين خود ايشان، روايت مثلاً معاويه ابن عمار، با اين­که نسخه ابن محبوب حالا شايد يک توضيحی من بعد عرض کنم، از کتاب معاويه ابن عمار نسخه شاذی است توضيحاتش را بعد عرض می­کنم، غرض اين­که يک چيزی که در اين کتاب من بهش رسيدم اين است رديفی می­آورد که اين هم يک چيز عجيبی است البته همه­جايش اين طور نيست باز مخلوط می­کند، اما اين حالتی، مثلاً اين­جا رديفی از کتاب علاء آورده و ايشان کتاب علاء در اختيارش نبوده الا به نسخه فضاله، اصلاً که از، يا از کتاب، و لذا همين حديث را هم الآن می­خوانيم ايشان هم از فضاله دارد هم از صفوان، علی ای حال از اين نسخه معلوم می­شود يک روايت ديگری هم از کتاب علاء بوده که متأسفانه به ما نرسيده فعلاً فقط در نوادر موجود است آنجا دارد لايصلح لاحد ان يستحلفهم بآلتهم اين­ در آن­جا اين را دارد،

س: امکان ندارد همان مدينه العلم يک بخشش نوادر باشد؟

ج: احتمال دارد چرا،

س: نوادر کتاب مدينه العلم

ج: احتمال دارد علی ای حال آنچه که الآن، آنچه که الآن ما از اين نوادر خبر داريم اول منشأ خبرمان را بگوييم تا نقطه جهل و تاريک ما روشن بشود اين يکی يک نسخه­ای در اختيار صاحب وسائل بوده، اولش نوشته بوده تاريخ کتابت هزار و هفتاد يا هشتاد اين را ما می­دانيم، دو يک نسخه در اختيار مجلسی بوده که از مکه مرحوم قاضی ميرازحسين است که است؟ ايشان از مکه با خودش آورده، اسم مجموعش را هم گذاشتند کتاب فقه الرضا، اين کتاب را از حجاج قمی گرفته ايشان می­گويد حجاج قمی اين کتاب در اختيارشان بود و ادعا می­کند در حاشيه کتاب توقيعات علماء بود که نشان می­داد اين کتاب مثلاً کتاب حضرت رضاست، خب يک اشکال به قاضی ميرزاحسين است که رحمتش کند، که چرا آن­ها را نقل، تو يک کتاب را استنساخ کردی، آن توقيعات که مهم­تر است آن­ها را نقل می­کردی، آنهايي که تأييد کردند کتاب را، صورة مثلاً ماکان فی ظهر الصفحه، سابقاً به جای فتوکپی بوده صورة، صورة ماکان کذا، شما خوب بود آن­ها را نقل می­کردی نه اين­که اين کتاب را با اين طول و تفصيل نقل بکنی که هيچی­اش معلوم نيست شما چرا آن­ها را نقل نکردی؟ يک مطلب هم به اعتراض ما، اعتراض نه واقعاً برای ما ابهام دارد، مرحوم مجلسی قدس الله نفسه که تمام امور بلاد در اختيار او بود، فاصله اصفهان تا قم فکر نمی­کنم آن زمان خيلی بيشتر بود، الآن صد و هشتاد کيلومتر آن طرف، دو نفر می­فرستادند قم تحقيق کنند که بودند اين طوری حجاج قمی، اين حجاج قمی که امسال مکه آمدند و يک کتابی همراه­شان اولاً برگشتند، برنگشتند فوت کردند آن کتاب کجاست؟ بعد سؤال بکند از ميرحسين اسم، بالاخره آن حاجی قمی اسم، آخر چهارتا پنج­تا روی رهم، ديگر آن قدر نبوده که مثلاً چند هزار حاجی قمی آن­جا باشند که نتوانند بشناسند، آن حجاج قمی که بودند؟ تعجب است از مرحوم مجلسی با اين زحمات فوق العاده­ای که کشيده ای کاش اين کار را پی­گيری می­کرد که اين حجاج قمی که بودند؟ بر فرض هم آنها بر نگشتند فوت کردند از فاميل­هايشان سؤال بکنند کتابی داشتند، اول نسخه خطی اين بود،

س: آنها که آمدند به قم، می­گويم کتاب را به قم آوردند

ج: اگر آوردند خب ايشان استنساخ می­کرد ايشان می­گفت کتاب را بدهيد ما ببينيم خب ديگر حالا بالاخره ديگر احتياج نداشت که بواسطه نقل بکند از قاضی ميرحسين نقل بکند، دقت می­کنيد ما ابهام­هايي در اين مورد برای ما وجود دارد که هنوز سؤالش روشن نيست به هر حال در اين کتاب، الآن آنچه که ما به اسم نوادر داريم اين دوتاست يا نسخه شيخ حر يا نسخه مرحوم مجلسی از فقه الرضا اين کل معلومات ما که در قرن يازدهم هم هست هزار و خرده­ای، هزار و هفتاد، هشتاد اين کتاب پيدا شده الآن ما بخواهيم با اين کتاب چه معامله­ای بکنيم فعلاً به عنوان اين­که از مصادر شيعه حسابش می­کنيم اما نمی­دانيم يک مصدری همچون،

س: قابل اعتماد نيست خلاصه ديگر،

ج: بالاخره بحث حجيت يک بحث است، بحثی اين­که نسخه شناسی که الآن ما می­خواهيم بکنيم که ربطی به حجيت ندارد اين را الآن اين متن الآن از ابی جعفر کلاً به ما نرسيده، اين يک نسخه­ای است از کتاب علاء اگر درست باشد که اين قسمتش کلاً به ما نرسيده نه توسط صدوق رسيده نه توسط شيخ طوسی رسيده نه توسط کلينی چون کلينی هم از حسين ابن سعيد بعض چيزها را نقل می­کند، اين کلاً اين متن فعلاً به ما نرسيده، خوب حديث بعدی هم در اين­جا که ايشان آورده، همانی است که در کافی بود، حديث بعدی هم در قرب الاسناد عن بلی ابوالبختری البته اين بحث حالا چون ايشان ابوالبختری را نام می­برد وهب ابن وهب القرشی به اصطلاح در ميان کتب اهل سنت هم اين بحث هست به اميرالمؤمنين هم نسبت داده حالا غير از ابوالبختری در اين­جا، اين غير از سکونی هم که به اميرالمؤمنين نسبت داده که ان علياً کان يستحلف اليهود و النصاری بکنايسهم، بکتبهم هم دارد، کتابهم و يستحلف المجوس ببيوت نيرانهم، ظاهراً مثلاً می­گويد ببريد آنجا در آتشکده اين­ها را قسم بدهيد، در مکان مقدسی که هستند اين­ها را قسم بدهند، خب اين روايت که جعلی است واضح است، اما در کتب اهل سنت هم اين بحث را دارند و به علی ابن ابی طالب نسبت دادند، خب معلوم شد اگر سابقه بحث را قبول بکنيم که الآن هنوز ابهام دارد معلوم می­شود اين بحث از زمان اميرالمؤمنين مطرح شده و نسبت داده شده که حضرت و مايستحلفون همانی که قسم می­خورند، در مقابل از امام به اصطلاح صادق سلام الله عليه نقل شده که نه فقط بايد، کل رواياتی که از امام صادق هست همه­اش لاتحلفوهم الا بالله از امام باقر نقل شده يستحلفون از امام صادق نقل نشده و چيزی که باز ما داريم که اين را نسبت می دهد به اصطلاح به اهل کتاب در کتاب محمد ابن قيس آمده اين هم فقط اين هم در کتاب تهذيب و استبصار آمده کافی هم اين را نياورده چون راجع به اين کتاب ما مفصلاً بحث کرديم ديگر الآن جای بحث اين­جا نيست اين­جا را هم مرحوم شيخ طوسی از حسين ابن سعيد نقل کرده، اين معلوم می­شود اين کتاب حسين ابن سعيد متعارضات داشته حالا آن نسخه ضعيفش بوده چه بوده؟ نمی­دانيم آن وقت هم از نذر ابن سويد که آن­جا معارضش را نقل کرد و ابن ابی نجران جميعاً عن عاصم ابن حميد، يک توضيحاتی راجع به عاصم ابن حميد و محمد ابن قيس، چون از محمد ابن قيس عبيد پسرش هم نقل می­کند عبيد ابن، ديگر شرحی دارد که حالا حالش را ندارم، سمعت اباجعفر يقول ببينيد آنچه که به اميرالمؤمنين و به امام باقر نسبت داده شده که يستحلفون به همان کتبهم آنچه که ما الآن ما از امام صادق داريم لا لايحلفون الا بالله بحسب اين اسمائی که الآن دارم حالا آن تعارض روايت يک مطلب است آنی را که ما امروز مطرح کرديم الآن تعارض نيست اختلاف متن است که متن روايت علاء چه بوده؟ آن­جا دارد اهل الکتاب بيمين صبر، الآن ديشب هم در ذهنم اين يمين صبر ببينيد در اين­ کتاب­ها، يمين صبر نمی­دانم صبر مراد همين باب قضاوت است چه است؟ يک اصطلاحی دارد اين يمين صبر اصطلاح الآن در ذهنم نمی­آيد اين است يا کتاب همين اسمش که است؟ مصباح المنیر،

س: قتل صبر که ديده بوديم

ج: قتل صبر شنيديم، قتل صبر اصطلاحاً سر بريدن است، اصطلاحاً قتله قتل صبر

س: گونه­های مختلف داشت که حتی گاهی سراخ می­کردند باد می­کردند زير پوستش بعد می­زدند رگش را رگ با فشار باد می­آمد بيرون

ج: نه قتل صبر سر بريدن است اين اصطلاحش

س: زجرکش کردن بود

ج: نه اصطلاح قتل صبر که سر بريدن حالا نحوه سر بريدن در مقابل مثلاً تير می­­خورد به دستش، پايش خون می­رفت تا می­مرد اين را قتل صبر نمی­گفتند خود طلحه در جنگ تير خورد اين قدر خون رفت تا مرد، سر نبريدند و در روز عاشورا هم اصحاب سيدالشهداء همه­شان با سر بريدن نبود، هيچکدام­شان به استثنای خود امام حسين، همه­شان با خون رفتن و جريان خون به اصطلاح، يا جراحت و رفتن خون حالا بعضی­شان زودتر بعضی­شان مثلاً علی اکبر که قطعه قطعه شدند زودتر، بعضی­ها ديرتر اما مثلاً سر حضرت ابوالفضل را نبريدند بعد که دستور آمد سرها را جمع بکنند آن وقت، اصلاً در ميان عرب سر سرنيزه کردن نبود انسان عربی اين کار را نمی­کرد اين زمان معاويه شد، اول من حمل الرئوس علی الرماح اين معاويه است اين بعد يواش يواش جا افتاد که به کربلا هم رسيد اين زمان معاويه اين کار انجام گرفت که سر را به اصطلاح،

س: در قضيه

34: 44

داريم که سر ابوجهل را بريد منتهی آن بعد از مرگش بود،

ج: نه همان بريد در جنگ بريد

س: بريد آورد برای پيامبر ديگر،

ج: بلی حتی ابوجهل گفت پايين­تر ببر که اگر سر نيزه زدی سر من بلندتر باشد اين چرا؟ خب عرض کردم در جنگ دو جور بود يا تير می­زد با تير می­مرد، با رفتن خون می­مرد يا با سر بريدن اين،

س: آوردم مال چيز را غريب الحديث ابن سلام را آوردم، ايشان می­گويد و من هذا قولهم يمن الصبر و هو يحبس السلطان الرجل علی اليمين حتی يحلف بها و لاحلف انسان، حتی یُحلف،

س: مجبورش بکند همان

س: يَحلف بها

س: مجبورش می­شود تا قسم بخورد

س: ولو حلف انسان من غير احلاف ما قيل حلف صبره،

ج: اين حلف الصبر، حلَف نه، حلف صبر معلوم می­شود مراد همين چيز است باب قضاوت است در قضاوت چون دارد و لذا مرحوم شيخ صدوق هم دارد قضی علی فيمن استحلف رجلاً من اهل الکتاب بيمين صبر ان يستحلف بکتابه و ملته اين جمعی را که مرحوم شيخ فرمودند اجمالاً احتمالش هست يعنی اگر قسم عادی می­خواهيد بدهيد، بگوييد به الله اما خيلی بعيد است به الله قسم، اما اگر قسمی می­خواهيد بدهيد در باب قضاوت است به کتابش هم می­شود يا مثلاً به الله يا به کتابش بگوييد توسعه داده شايد مرحوم شيخ اين جور جمع کرده،

س: ابن اثير هم گفته ای الزم بها و حبس عليها

ج: همين کار حکومتی، يمين صبر

س: لازمة من جهة الحکم، و کانت لازمة لصاحبها من جهة الحکم

ج: مال حکومت است آن يمين صبر می­گويم در ذهن من يک چيزی بود ديگر حالا من چون گاهی وسواسم گير می­کنم، علی ای حال فيمن استحلف اهل الکتاب اين روايت را هم در کتاب نوادر احمد آورده از محمد ابن قيس طبيعتاً حسين ابن سعيد، محمد ابن قيس را درک نکرده از اين­که، يعنی اين جور روايات می­خورد به کار صدوق به کار حسين ابن سعيد نمی­خورد چون صدوق راوی اخير را زياد می­آورد متعارفش است راوی اخير را بياورد، لذا عرض کرديم احتمالاً کتاب مال حسين ابن سعيد باشد، مرحوم شيخ طوسی هم اين را از کتاب حسين ابن سعيد نقل کرده، مرحوم فقيه هم به عنوان قضی علی يعنی از همان کتاب قضايا نقل کرده که بر می­گردد به همين عاصم ابن حميد و محمد ابن قيس احتمال هم دارد که مرحوم صدوق هم چون در قم بوده از همين نسخه حسين ابن سعيد مرحوم شيخ طوسی از نسخه حسين ابن سعيد نقل می­کند در نوادر هم الآن هست، دقت کرديد لذا همين ترتيبی که من عرض کردم خيلی شواهد هست که اين کتاب يا کتاب حسين ابن سعيد باشد يا آن مجموعه­ای است که مرحوم شيخ نوشته آن وقت در کتاب باز تهذيب و استبصار خوب دقت بکنيد اين طوری دارد، عن حسين ابن سعيد عن فضاله عن العلاء و الحسين عن صفوان عن العلاء هردو درست است البته اين يک نکته­ای دارد اگر فضاله عن العلاء باشد قطعاً از کتاب علاء است از کتاب فضاله نيست اما صفوان عن علاء باشد احتمالاً از کتاب صفوان است ليکن آن هم از کتاب علاء گرفته يعنی به عبارت اخری ظاهر اين حالی که از ما فضاله داريم کتب را به اهواز آورده اگر اسم فضاله باشد يعنی ايشان مستقيم از کتاب علاء گرفته نسخه فضاله اگر از صفوان است، می­خواهيد صفوان ابن يحيي را شما بياوريد يکی از عجايبی به اصطلاح کاری که ما داريم آن است که خود کتاب صفوان که در اين­جا از به اصطلاح از علاء زياد نقل می­کند خودش يک کتاب بسيار جامعی داشته به نظرم الجامع فی الحلال و الحرام ما تا حالا اصولاً خيلی کم ارجاعی به کتاب صفوان می­داديم، شايد يکی دو سال است، من نگاه کردم دو سه سال است فهميديم کتاب خود صفوان هم يکی از مصادر بسيار مهم بوده مثل کتاب حسن ابن محبوب مثل کتاب ابن ابی عمير، خود اين کتاب يک، حالا مثلاً به ذهن ما ابتدا می­آيد که مثلاً حسين از راه صفوان نسخه علاء را نقل، نه احتمال دارد از کتاب خود صفوان باشد خيلی کتابش را بخوانيد اسم کتابش را الجامع فی الحلال و الحرام يک همچو عنوانی معلوم می­شود که يک کتاب بسيار معتبری داشته و يکی از امهات مصادر ماست اين نيست که ما مثلاً خيال بکنيم ايشان فقط ناقل است مثلاً ناقل کتاب علاء است نه جزو مصادر خود ايشان است علی ای حال در کتاب به اصطلاح شيخ هم ابتدا به اسم حسين ابن سعيد کرده مرحوم فقيه علاء عن محمد ابن مسلم،

س: صفوان حالا در کتبی که نجاشی برايش اسم برده گفته که، بلی و صنف ثلاثين کتاباً کما ذکر اصحابنا يعرف منها کتاب الوضوء، کتاب الصلاة، کتاب الصوم، کتاب الحج، کتاب الزکات، کتاب النکاح، کتاب الطلاق، کتاب الفرائض، کتاب الوصايا، کتاب الشراء و البيع، کتاب العتق و التدبير، کتاب البشارات نوادر اين­جا اين جوری چاپ شده به هر حال من نمی فهمم،

ج: اين را ما توضيحاتش را عرض کرديم، اين کاری است که نجاشی دارد شيخ يکی دو مورد دارد اما معلوم نيست مرادش اين باشد، نجاشی جای می­گويد النوادر، گاهی می­گويد نوادر بدون الف و لام، گاهی هم هردو را به يک نفر نسبت می­دهد مثلاً کتاب النوادر و کتاب نوادر هردو هردو عنوان را اين يکی از کارهایي است که نجاشی دارد، خب احتمالات هست در اين­که مراد چه باشد؟ اين­جا در اين جور متن­ها هم دارد مثلاً چون نجاشی دقيق است برای اين­که عناوين کتب خلط نشود تکرار می­کند، کتاب کتاب کتاب کتاب الشراء کتاب البيع هی تکرار می­کند عناوين خلط نشود، آن وقت اين­جا دقت کنيد کتاب البشارات نوادر، ديگر نوادر کتاب نمی­گويد آن وقت اين صفت اين کتاب است عنوان کتاب، روشن شد اگر گفت النوادر اسم کتاب النوادر است اگر گفت نوادر يعنی اين کتاب بشارات نوادر است، کتاب ال، چون من عرض کرديم کتاب نجاشی هم بايد درس داده بشود از بس نکات لطيف دارد کتاب نجاشی اين کار را شيخ نمی­کند اين نکات لطيف است حالا ديگر متن که ما گفتيم شامل آن متن کلمات علامه هم بشود، شامل بحث پس دقت اگر می­خواست بگويد اين کتاب است می­گفت کتاب نوادر، لفظ کتاب را تکرار می­کرد اگر دقت کنيد با همه تکرار کرد اين­جا تکرار نکرد گفت کتاب البشارات نوادر، اين علی­رضای ما گير کرد چه گفت؟

س: کتاب را به ابواب فقهی اضافه کرد

ج: گاهی نه کتاب

س: شيخ در فهرست، اين تعبير را عذرخواهی می­کنم

س: خواهش می­کنم

س: بشارات المؤمن آورده و می­گويد مصدرش فهرست ابن نديم است، در فهرست هم بشارات المؤمن چاپ شده

ج: بلی حالا آن فهرست اما ايشان تعبيرش است نوادر، اين کتاب بشاراتش،

س: گفته نوادر

ج: دقت کرديد پس نوادر عنوان کتاب نيست وصف کتاب است،

س: ديگر تأليفات هم آورده

س: ديگر تأليفات اينی که در فهرست است خيلی تفاوتی با نجاشی ندارد، همين هم عيناً در فهرست شيخ طوسی تکرار شده، ابن نديم له من الکتب، کتاب الشراء والبيع، تجارات غير اول، کتاب المحنه و الوظايف، کتاب الفرائض، کتاب الوصايا، کتاب الآداب، کتاب بشارات مؤمن،

س: الآن اين نوادر توصيف است فرمايش استاد اين بود

ج: دقت کرديد

س: می­خواهد بگويد هو نوادر،

ج: کتاب نوادر است

س: هيچ کدام از جامع درش نبوده

ج: نه جامع نيست نه، صنف علی کتب الفقه ثلاثين کتاب مراد من اين بود يعنی يک دوره فقه ايشان نوشته ليکن از آن دوره­ای که نوشته تمام آن سی­تا نجاشی چه می­خواهد بگويد؟ تمام آن سی­تا الآن معروف نيست اين چندتا الآن معروف است يعنی به عبارت اخری عده­ای از کتب ايشان الآن به اصطلاح متروک شده، حالا احتمالاً کتاب ايمان و نذور و نمی­دانم قضائش هم جزء متروک­ها باشد، و لذا الآن شايد مثلاً بعدها به دست مرحوم مثل کلينی يا صدوق نرسيده به هر حال مرحومی،

س: عذر می­خواهم نقل می­کند با توجه به اين­که نمی­گويد کتاب صفوان احتمال همان قرائت صفوان نيست بر اين­ها؟

ج: چرا احتمال دارد، علاء که باشد يعنی کتاب فضاله که باشد يعنی از کتاب علاء يعنی تاريخش واضح است يک نسخه از علاء را برده اهواز، يک نسخه هم از علاء در قم بوده که می­خواستم امشب شرح بدهم نرسيدم حالا فردا شب، اين هم واضح است يک نسخه هم ايشان از طريق صفوان از علاء نقل می­کند احتمالاً از کتاب علاء باشد نسخه صفوان و احتمال هم دارد که نه، از کتاب صفوان که سی­تا کتاب در فقه نوشته از آن باشد از کتاب خود، ليکن به هر حال ايشان از کتاب علاء گرفته، يعنی فرق اين دوتا اين است، احتمال چون روی بحث­های فهرستی ما به مجرد الآن شواهد خيلی قوی در اختيار نداريم که بگوييم اين­جا از کتاب صفوان است يا کتاب علاء است؟ دو احتمال هست اما اولش خيلی واضح است به نظر ما از کتاب علاء است از کتاب علاء گرفته شده،

س: اين انصافاً ظاهراً حالا در اين چاپی که از آقای شبيری انجام دادند، ايشان هم برداشت­شان همين بوده، چون بين هر کتابی يک ويرگل می­گذارند به عنوان فاصله ولی اين­جا را فرمودند کتاب البشارات نوادر، فاصله­ای هم بينش نگذاشته،

ج: چون اسم کتاب را تکرار نکرده،

س: ليکن برداشت ايشان هم اين است

ج: برداشت نه اين فقط برداشت نيست، چون بقيه را هی نجاشی مقيد است کتاب کتاب کتاب می­گويد که خلط نشود، آن­ها را هی کتاب البيع و الشراء کتاب کتاب اين يکی را کتاب البشارات نوادر پس نوادر در اين­جا توصيف است اسم کتاب نيست، بلی گاه گاهی نوادر می­گويد مرحوم نجاشی کتاب نوادر به نظرم شايد باشد نگاه کنيد نجاشی را يعنی بعض جاها می­گويد کتاب النوادر، کتاب نوادر که آن­هم ما گفتيم احتمالاً دو جور خوانده بشود کتابٌ نوادرُ

س: نوادر بيشتر می­خورد

ج: آه،

س: بلی بلی

ج: کتابٌ نوادرُ اين طور خوانده بشود يعنی کتاب عنوان ندارد احاديث متفرقه گاهی، پس فرقش اين است که گفت النوادر يعنی عنوان است مثل نوادر ابن ابی عمير، نوادر خود احمد، اما اگر گفت کتاب، گاهی هم دارد کتاب النوادر، يعنی کتاب اين­جا کتاب را اضافه نکرده، کتاب با نوادر آمده، کتاب النوادر، کتاب نوادر، ممکن است خوانده بشود له کتاب نوادر، له کتاب نوادرَ، به نحوی،

س: اصلاً بعض وقت­ها مشخص است کتاب نوادر بايد باشد چون مثلاً می­گويد له کتاب نوادر کبير،

ج: که اين کتاب، نه خواندن عبارت نجاشی هم مغلق است،

س: بازهم می­شود

ج: بلی، اما توصيف است من حرفم اين است النوادر اسم است، نوادر بدون الف و لام توصيف است،

س: نه به معنای چيز

ج: به معنای اسم اعلم نيست، توصيف است،

س: توصيف به معنای همان بيان کردن نه صفت نحوی، کتابٌ هو نوادر

ج: يعنی کتابی است مختلف، چيز است متفرقات است نوادر است، دارد توصيف، يعنی حالت توصيفی دارد نه اسم کتاب، خود مؤلف اسم کتاب نوادر، اسمش را گذاشته باشد کتاب نوادر، احتمال هم دارد خوانده بشود کتاب نوادرِ مثلاً خوانده بشود اما ظاهراً کتابٌ نوادرُ کبيرٌ اين کتاب به اصطلاح متفرقات است و بزرگ است علی ای حال

س: من نفهميدم آن چه وجه دارد

س: کتاب النوادر که اضافه کنيد ديگر

ج: اضافه به نوادر اضافه کنيد

س: اين غير منصرف است

ج: مثل کتاب الصوم ديگر آن وقت می­گوييم خود مؤلف اسمش را نوادر گذاشته،

س: بلی

ج: کتاب نوادر، اسم

س: نکره نيست کتاب

ج: نوادر خودش نکره گذاشته خود مؤلف حالا، حالا اين مؤلف کج صليقه زياد داريم، حالا اين جزء مؤلفات، بلی

س:

8: 57

ج: اين هم دارد چرا؟ به نحو اضافه ديگر می­شود

س: دارد که کتابٌ نوادر در ترجمه چيز و له کتابُ نوادر آخر در همين­جا گفته، يعنی مثلاً همان به جای همان به کار برده،

ج: عرض کردم در بعضی از جاها هردو را آورده کتابٌ نوادر و کتاب نوادر، معلوم می­شود نکته­ای هست در کار که اين دوتا آورده در يک اسم دقت کرديد اين کار را شيخ طوسی نکرده، مرحوم شيخ طوسی اين کار را نکرده، يک نسخه شناسی خاصی است در نجاشی و خيلی لطافت دارد نکته لطيفی هم هست برای نسخه شناسی کار بسيار قشنگی است اما شيخ طوسی بلی شيخ طوسی يک­جا در فهرست دارد نوادر صحيح الحديث، نوادر الحديث يک­جای دارد مرحوم در فهرست نوادر الحديث اين را شيخ طوسی دارد ليکن همين را نجاشی دارد نوادر صحيح الحديث يک صحيح بهش اضافه کرده، من فکر می­کنم بازهم نجاشی درست گفته، بياوريد يادمه،

س: يعنی يک شاهد ديگر هم برای اين­که نوادر گاهی علمی به کار رفته ايشان در مورد احمد ابن هلال عبرتايي گفته، و لا اعرف له الا کتاب يوم و ليله، و کتاب نوادر اخبرنی بالنوادر فلان، اسم کتاب

ج: اسم کتاب است احتمالاً

س: آن حالا می­شود عهد ذکری است

ج: بلی له، اين نوادر صحيح الحديث را بياوريم به که نسبت می­دهد نوادر شيخ در فهرست نوشته له نوادر الحديث،

س: حسن ابن علی ابن نعمان،

ج: پسر علی ابن نعمان، علی ابن نعمان خيلی معروف است جزو اجلاء است پسرش هم ثقه است اما به آن بزرگواری است حسن ابن علی ابن نعمان، نجاشی نوشته له نوادر صحيح الحديث

س: کثير الفوائد

ج: کثير الفوائد من فکر می­کنم همين درست باشد مرحوم شيخ آن وقت اگر اين باشد از اين بحثی که عنوان صحيح را قدماء به کار بردند مثل مرحوم صدوق ديگران اين قبل از صدوق است که عنوان صحيح است اين فايده­اش را در حاشيه بنويسيد اين بحثی دارند که اصطلاحات را علامه درست کرد قبل از علامه نبوده دنبال يک شواهدی هستند که قبل از علامه اين کلمه صحيح کجا به کار برده شده؟ اين از قديم است خيلی قديم است،

س: ولی می­گويند به آن معنایي که مرحوم علامه به کار برده نيست حاجی آقا

ج: اين را يادداشت بکنند آقا اين جزء فوائد متفرقه­ای است که نوادر، شيخ نوشته له نوادر الحديث شيخ به اين عنوان، اما نجاشی دارد نوادر صحيح الحديث اگر اين باشد معلوم می­شود که خود حسن ابن علی ابن نعمان نکته داشته که صحيح حديث را جدا بکند، بخوانيد تاريخ وفاتش را يادم نيست حالا،

س: حسن ابن علی نعمان

ج: علی ابن

س: علی ابن نعمان مولی بنی هاشم ابوه علی ابن فلان له کتاب نوادر صحيح الحديث کثير الفوائد

ج: حالا کتاب نوادر صحيح الحديث کثير بخوانيم، له کتابٌ نوادرُ صحيح الحديث کثير الفوائد ليکن شيخ به نحو اضافه دارد له کتاب نوادر الحديث آن ديگر صحيح الحديث را نمی­شود جدا خواند،

س: ابن جندی گفت هر جوری بخوانيد درستش کند

س: آن زمان متعارف بوده که احاديث نوادر همه ضعيف است

ج: شايد شايد نوادر از احاديث صحيحه را جمع کرده احتمال علی ای حال اين احتمال هم هست، همين است له کتاب نوادر، کتابٌ نوادرُ صحيح الحديث کثير الفوائد يک احتمال هم که ما داديم نوادرُ صحيح الحديث به نحو اضافه اين احتمال با قرائت شيخ نزديک­تر است چون شيخ دارد نوادر الحديث، له کتاب بخوان عبارت فهرست شيخ را، شيخ در فهرست، حالا طريق نجاشی را هم بخوان می­خواهم بدانم فاصله زمانی­اش کی است؟ چون الآن در ذهنم نمی­آيد بايد قاعدتاً بخورد به قرن سوم يعنی به مثل احمد ابن محمد ابن عيسی و اين­ها

س: اخبرنی ابن نوح عن بزرگفری قال حدثنا

ج: اخبرنی ابن نوع

س: بلی

ج: از که؟

س: بزرگفری

ج: از حسين ابن علی ابن سفيان بزرگفری

س: حدثنا احمد ابن ادريس

ج: نه اين بزرگفری غير از آن، بزرگفری معروف حسين ابن علی ابن سفيان بزرگفری است اين محمد ابن الحسين برادرش يا پسر عمويش است اين توثيقی نشده، اما جزء مشايخ است اين مرحوم ابن احمد ابن ادريس يک سفری می­آيد که برود به مکه در بغداد می­بيند اجازه می­دهد به اين آقا، يکی از راه­هايي اصحاب بغدادی ما به قم اين است، اين از بزرگفری به احمد ابن ادريس، در راه مکه در راه سفره مکه­اش از راه احمد ابن ادريس چون ما اين را توضيح داديم انشاءالله در بحث­های فهرستی خدمت آقايون، خدمت آقای مختاری عرض می­کنيم چطوری اين دو بغدادی ما به قم می­آيند طروق وصول به قم، يکی از طروق وصول به قم اين است، از طريق احمد ابن ادريس نه آن­ها قم آمدند نه ايشان بغداد بوده اين يک سفری که مکه می­رفته در راه به اين آقا اجازه می­دهد به محمد ابن الحسين، يا محمد ابن علی الحسين يک همچو اسمی دارد، آن ابوعلی ابوعبدالله حسين ابن به اصطلاح حسين ابن علی ابن سفيان که از اجلاست آن، اين يکی ديگر نمی­دانم برادرش است، پسر عمويش است نه، عن احمد ابن ادريس بعد،

س: عن الصفار عنه بکتابه

ج: همان رتبه احمد اشعری است در ذهنم بود که باز رتبه­اش رتبه­ احمد است چون صفار هم از احمد اشعری نقل می­کند اگر اين باشد مثلاً يک دو سه طبقه قبل از صدوق است،

س: عبارت چيز را هم که فرموديد له کتاب يا کتاب نوادر الحديث کثير الفوائد يا کتاب نوادر الحديث کثير الفوائد چون ظاهراً اين طور بهتر باشد،

ج: علی ای حال کتابٌ نوادر الحديث، کتابُ نوادر الحديث اين را مرحوم نجاشی صحيح الحديث نوشته، اختلاف بين آن وقت طريق شيخ هم فهرست بگوييد، بعيد است اين، شيخ از اين راه نقل نمی­کند،

س: يکش به صفار رفته اين کلاً

ج: نه طريق شيخ چون شيخ از اين راه نقل، از احمد ابن ادريس نقل نمی­کند

س: بلی، اخبرنا عدة من اصحابنا عن ابی المفضل عن ابن بوته

ج: رفت به قم از راه ابن بوته، ابن بوته خودش قمی است

س: احمد ابن ابی عبدالله صفار جميعاً عنه

س: نجاشی نسخه بدل ندارد در اين موضوع

ج: نه، اين هم و رتبه همان است رتبه رتبه احمداشعری است عرض کردم رتبه آن بايد باشد و اين­جا هم ما نمی­دانيم الآن دقيقاً اگر اين اصطلاح کتاب صحيح الحديث در متن کتاب باشد اين شايد قديم­ترين تعبير ما در باب صحيح الحديث است، که قبل از علامه قبل از نجاشی، قبل از شيخ صدوق قبل از آن­ها تعبير صحيح الحديث داريم اگر اين باشد، علی ای حال ديگر بنده خسته شدم بقيه­اش فردا، يک کمی،

س: فرمودند نسخه بدل است در چاپ جامعه مدرسين است،

ج: متفرقات شد اما خيلی فوائد بود، نوادر شد،

س: به معنای ديگر که صحيح اصطلاح شده منتهی دنبال اين هستيم که اولين کس که صحيح اطلاق کرده،

ج: تعبير علامه نه معلوم می­شود از همان وقت هم دنبال اين بودند که صحيح و ضعيف را تشخيص بدهند اين اگر راست باشد يعنی اگر آن قرائت بنده درست باشد کتاب نوادرِ صحيح الحديث باشد اين معلوم می­شود در اين فکر بودند که صحيح را از غير صحيح جدا بکنند، بحث ما هم امشب نوادر شد بدون الف و لام، متفرقات شد، نه حذفش می­کنيم، نه می­خواستم بگويم که.